

باله سیمرغ

باله سیمرغ يك تجربه و آزمایش Experiment در تاریخ باله ایران بود و بهمین مناسبت دارای ارزش است.

برای نخستین بار از سازهای ایرانی و رنگ خاص سازهای ایرانی کمپوزیسیونی بوجود آمد که بمنظور همراهی نمایش برای رقص ایرانی به اجرا گذاشته شد. در عین حال باید گفت که این کمپوزیسیون چندان شیوه ایرانی نداشت و رقص هم چندان رقص ایرانی نبود.

اما از این نقطه نظر که دیدگاه عموم نیز هست خوب است در قضاوت خود تجدید نظر کنیم. آیا واقعاً هر چه رقص و موسیقی ایرانی است باید به شیوه و سنت قدیم باشد؟ کشورهای بزرگ موسیقی حیات فرهنگی و هنری خود را مدیون آن هستند که موسیقی آنها دائم در حال تحول و انقلاب است و هر شیوه نورا با اشتیاق و کنجکاوی فراوان استقبال میکنند. اما در کشور ما امروز چنین مد شده که هر چه به صورت قدیم و دارای رنگ و بوی کهنه باشد اصیل شمرده شود.

در حقیقت باید گفت این تظاهرات بیشتر نشانه ستویسم است زیرا ایران اصولاً يك کشور ترادیسونالیست و سنت پرست نیست، ایرانی به راحتی کهنه را با نو مبادله میکند و همیشه در تمام شئون زندگی از آن پیروی کرده است.

با این مقدمه باید باله سیمرغ را کاری تازه در تاریخ موسیقی و رقص ایران دانست در حالی که متن نمایش بر اندیشه و ادبیات سنتی ایران تکیه دارد.

توقع دیدن «سیمرغ» را در باله سیمرغ نباید داشت چه در شرح چاپی باله نیز چنین نوشته شده است:

«سیمرغی که از آن میگوئیم، آن پرنده اسطوره‌ای شاهنامه نیست، چیز است که از برداشت فلسفی فریدالدین عطار، صوفی قرن ۱۲، که در بخش‌های آخر «منطق الطیر» به دست داده شده، گرفته شده است. و این بخش‌های آخر منطق الطیر، بخش آخر سیمرغی را که میبینید ساخته است. بخش‌های دیگر داستان سیمرغ از اساطیر و ادبیات ایرانی و سنت‌های زرتشتیان و صوفیان گرفته شده است. درگیری ابدی میان خوب و بد درون انسان، پیروزی بدی و پیام نهائی: «سی مرغ به سیمرغ دست یافته‌اند و سیمرغ خود آنها - سی مرغ - است.»

موضوع راز و برت دو وارن R. de Warren طراح انگلیسی سازمان فولکلور ایران تهیه کرده و هم او طرح رقص‌های سیمرغ را نیز به عهده گرفت.

موضوع بسیار خوب انتخاب شده و در همه جا فلسفه باستانی ایرانی را بازگو میکند. باله و صحنه دارد و هر صحنه نماینده منظومه‌ای از اشعار ایرانی است یا به یکی از روایات مزدیسنا اشاره میکند یا يك صحنه حقیقی از مراسم ایرانی را نمایش میدهد.

در همه صحنه‌ها اهریمن وارد میشود و عیش رامنقض میکند. این ماجرا «داستان‌های هوفمان» را بیاد می‌آورد. با این حال اهریمن يك موجود مطلقاً بد نیست بلکه واجد صفات نیک نیز هست اما بدیهای او غلبه

میکند.

در صحنه اول، پری از دم زدن باز میایستد. مرگ زاده میشود. نیک اهرمن دیگر نمیتواند با نیمه بد خود سر کند. اهرمن خود را بر زمان و مکان میگستراند و از نابود کردن عشق لذتی شیطانی میبرد. صحنه دوم، اهرمن با عشق در ستیز است. بلبل و گل سرخ دل به عشق هم سپرده‌اند. اهرمن ریشه گل را در زمین گرفتار میکند و خار را می‌آفریند تا قلب بلبل را بشکافد. صحنه سوم، پروانه‌ای کور در تاریکی پرپر میزند. اهرمن سایه را کنار میزند و به او یارای دیدن میدهد. پروانه شعله‌ای میبیند. عشقش لحظه‌ای پیش نمی‌پاید و هر دو با بوسه‌ای به کام مرگ کشیده میشوند. صحنه چهارم، اهرمن نمیتواند با عشق پاك دختر و پسر جوان مبارزه کند. نیروهای بد او در ستیزند، خشم گلوئی او را می‌فشارد. صحنه پنجم، هوهوی دراویش، اهرمن را به میان آنها، که در عشق صوفیانه خود غرق شده‌اند میکشاند. خواسته اهرمن آنست که دراویش هنگام انجام مراسمشان، بدن‌های خود را بدرند. درویشان غافل از درد خود و غافل از حضور اهرمن به سوی مولای خود می‌شتابند.

خشم اهرمن، از آنجاکه توانائیش برای آفریدن بدی روه نیستی می‌رود، بدل به زهر میشود. نیک اهرمن دست به دامان او میشود تا روحش را نجات دهد.

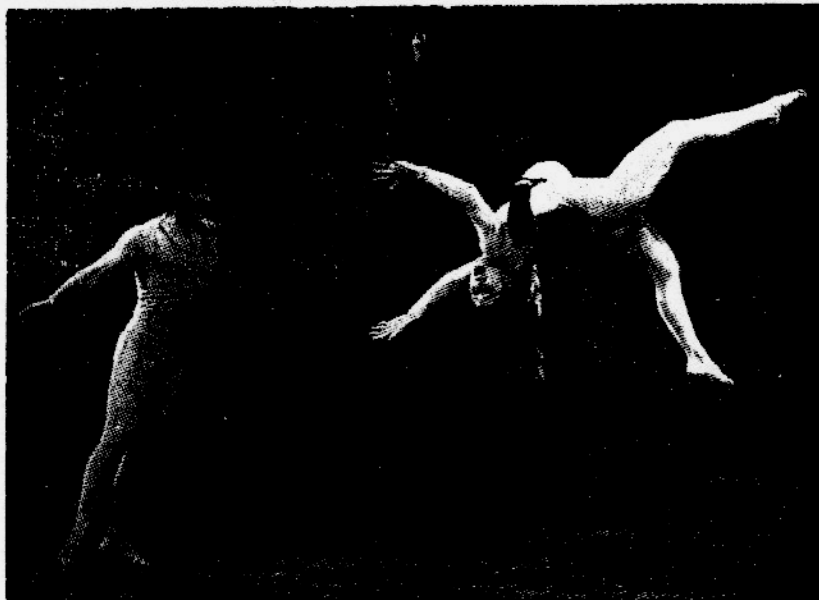
صحنه ششم، تصویری از پری، میتواند حقیقت عشق گم شده اهرمن را به او باز دهد. پری بر فراز برج است و کرکس (نماد

طرح عالی ادبی برخوردار است موسیقی
باله سیمرغ قرارداد و این موسیقی ساخته
لوریس چکناواریان است.

چکناواریان تا سال ۱۳۵۳ تاریخ اجرای
باله سیمرغ آثار بسیار متفاوت در زمینه های
مختلف موسیقی بوجود آورده بود که بعضی
با اهمیت و بعضی دیگر کم ارزش است.
بطور کلی چکناواریان دارای استیل و
شیوه خاصی در موسیقی است اما نسبت به
این شیوه وفادار نیست. گاهی تحت تأثیر
آهنگسازان مختلف یا مکتب مختلف قرار
میگیرد و در این مورد کارهای او اهمیت و
ارزش خود را از دست میدهد.

خوشبختانه موسیقی سیمرغ را
چکناواریان به شیوه خود و بدون آنکه تحت
تأثیر مکتب های دیگر باشد ساخت. کار او
در این زمینه تازگی داشت زیرا سوبتی از
نغمه ها و ریتم ها و رقص های شرقی به شیوه
مدرن بوجود آورد که با سازهای ایرانی
به اجرا درمی آید.

سازهای ایرانی بدون شك رنگ تازه ای
به موسیقی میدهد و ظنین دیگری در فضای
باله می افکند. اما ساختن موسیقی پولیفونیک
(چند صدائی با نواهای مختلف) برای
سازهای ایرانی باید با مطالعه صورت گیرد



باله سیمرغ طراحی از دوواریان

ارواح خبیث را فرا میخواند تا همایش
کنند و در اوج رقصی دیوانه وار همه آنان
و خود را به آتش میکشد.

صحنه نهم، همه نیکان در پی یافتن
آفریننده اند، ولی تنها سی تایشان به آستان
رستگاری رسیده اند. آنها که به جایگاه
سیمرغ وارد میشوند، به نور بدل میشوند
و در پایان سیرشان درمی یابند که او، آن هاست
و آنها همه اویند.

در برابر این موضوع نمایشی که از یک

زرتشتیان برای سرنوشت پس از مرگ)
چشم پری را از حدقه درمی آورد، آن چشمی
را که میتواند او را رهسپار بهشت کند.

(برچی که زرتشتیان مرده های خود را
بر فراز آن میگذارند تا طعمه کرکسان شود.
به اعتقاد زرتشتیان، اگر کرکس نخست
چشم راست مرده را بر کند، او رهسپار
بهشت میشود و اگر چشم چپش را، رهسپار
جهنم.)

اهرمین خود نیز از دست دادن عشق را
می آزماید و درماتمی ژرف و زجر آور فرو
می رود.

صحنه هفتم، اشک های اهرمین با آب
چشمه می آمیزد. روستائیان بی گناه از این
آب نوشیده اند و اکنون زهر آنها را به کام
مرگ میکشد.

اهرمین در اندیشه کار خویش است.
نیکایا، همه مرده اند و این مرگ او را به
دیوانگی میکشاند. او که اکنون قربانی
دیگری ندارد، خویشتن نیک خود، نیک
اهرمین را، که تا واپسین دم تلاش میکند
تا روح او را نجات دهد، نیز میکشد.

صحنه هشتم، اهرمین تنها مانده و دیگر
عشقی نمانده است که او نابودش کند. او



باله سیمرغ در تالار رودکی تهران

چکناواریان یقیناً در این زمینه مطالعه کرد و میتوان گفت که کار او ماحصل يك تجربه عمیق است. اگرچه او در مرحله اول يك راه جدید قرار دارد اما آنچه ارائه داد تجربه خوبی بود.

مشکل ما اینست که در موسیقی نوین ایران نمیتوانیم مقیاس بین المللی را ملاک عمل قرار دهیم زیرا باین قیاس به ندرت کاری صورت میگیرد که قابل بحث باشد. برای ما هر اثری در زمینه موسیقی غنیمت است بخصوص اگر تجربه ای تازه باشد. اما موسیقی سیمرغ نه تنها راه تازه ای به روی آهنگسازان ایرانی میگشاید بلکه با آن گامی در بین المللی کردن موسیقی ایرانی میگذارد.

از نظر انتقاد باید گفت چکناواریان به اندازه کافی از ریتم های مختلف ایرانی که یکی از مشخصات هنری آنست استفاده نکرد. موسیقی او با حالات مختلف باله تطبیق نمیکند، بیشتر جنبه پاتتیک و غم افزا دارد و با وجود آنکه از ملودی های غنی و گاهی بسیار کارا کتر یستیک ایرانی وارمنی برخوردار است فاقد تحرك لازم در موارد لازم است به اینجهت اثر یکنواخت در شنونده میکند.

با این وصف «سیمرغ» دارای ساختمان و گسترش خوب موسیقی است و بخصوص سادگی آن قابل تحسین است و از نظر ترکیب ساز دقت و پختگی کامل در آن بکار رفته، شیوه پولیفونی آن گاه بوضوح به سبک

موسیقی قرن ۱۴ و ۱۵ اروپاست و این از اختصاصات قوی و نکات صحیح باله سیمرغ است و در موسیقی ایرانی بخوبی قابل توجیه است.

لوریس چکناواریان بین آهنگسازان ایرانی بیش از همه در خارج از ایران در نشر و ضبط و اجرای آثار خود کوشیده است. کوشش های او در این زمینه حقیقتاً قابل تحسین است زیرا به همین نسبت در معرفی موسیقی ایران مؤثر واقع میشود.

از جمله بکوشش او باله سیمرغ در تئاتر «سادلرز ولز» لندن نیز به اجرا درآمد و به اینجهت بحث دیگری درباره اجرای لندن پیش میآید.

نمایش باله سیمرغ

اجرای «نیولندن باله» در تالار سادلرز ولز - لندن

که روبرت دوواریان در نمایش تهران منظور کرده بود بکلی دگرگون شد. در باله پروکفسکی سیمرغ چنین تعریف میشود: زن و مرد اولیه گول شیطان رامیخورند و تباه میگردند اما سرانجام در آتش مقدس هاک شده بصورت سیمرغ (خدای مرغ چهره) تطهیر میشوند.

این داستان بطور کلی ضعیف است و در انبوه اساطیر آریائی ایران هیچ مقام ندارد. داستان سیمرغ پروکفسکی ایرانی نیست بلکه رنگ و بوی سامی دارد و اگر موضوع آتش از آن کاسته شود همان روایت آدم و حوا در تورات و انجیل است. علاوه بر آن طراحی لباس نیز بدون اطلاع کافی از لباس های ایرانی یا لائفل فانتزی اساطیری انجام گرفت. بخصوص لباس اهریمن کاملاً

باله سیمرغ در لندن بوسیله آندره پروکفسکی A. Prokofsky طراحی شد و در ۳۰ ژوئیه ۱۹۷۵ در تالار سادلرز ولز لندن بروی صحنه آمد. اجرا کنندگان باله سیمون موترا M. Mottram، گالینا سامسوا G. Samsova و باری مک گرات

B. Mc Grath از بهترین رقصندگان انگلیسی بودند.

بدون شك این نمایش برای چکناواریان و همچنین برای هنر ایران اهمیت زیادی داشت بخصوص که هنرمند شایسته ای چون سامسوا در آن نقش اصلی را بعهده میگرفت. با اینحال باید گفت که این اجرا نیز از نقص مبری نبود.

بدتر از همه آن بود که پروکفسکی متن نمایش را تغییر داد. نکات فلسفی و اساطیری

از روی الگوی کاتا کالی هندی دوخته شد. شاید علت ضعف داستان و اینکه هیچ موضوع جالبی در داستان جدید وجود ندارد باله سیمرغ در لندن موفقیتی کسب نکرد. از سوی دیگر سال گذشته موریس بژارت M. Bejart با نمایش باله «گلستان» که از کتاب سعدی الهام گرفته بود توفیق شایسته ای برای نمایش ایده های ایرانی بدست آورد. به همین علت انتظار مردم و جراید از باله سیمرغ زیاد بود و متن جدید نتوانست این توقع را بر آورد.

با اینهمه اثری که باله سیمرغ در جراید لندن گذاشت زیاد بود و بسیاری از روزنامه ها و مجلات لندن درباره آن قلم فرسائی کردند. روزنامه دیلی میل بوسیله دیوید گیلارد D. Gillard مینویسد:



ساموا (زن) وموترام (اهریمن) در سادلرزولز

غرب زده است.

گاردین این باله را نمایشی تحت تأثیر بژار Sub-Bejart تلقی کرد. با این اختلاف که از قدرت نمایشی بژار نیز برخوردار نیست.

روزنامه «سپکتاتور» آنرا نمونه‌ای از بدترین نمایش صحنه‌ای قلمداد کرد.

روزنامه «اوبزرور» به موسیقی چکناواریان اشاره میکند: «بدبختانه موسیقی که با سازهای سنتی ایران اجرا شده بنظر میرسد خیلی تکراری است و اختصاصاً برای رقص ساخته نشده است بطوریکه هرگز به اوج خود نمیرسد.»

جون پرسیوال J. Percival در روزنامه تایمز لندن با بصیرت بیشتر باله سیمرغ را

این نمایش خجالت‌آوری است برای موسیقی لوریس چکناواریان که برای سازهای ایرانی بطور مؤثری آهنگ ساخت. دیلی اکسپرس باله سیمرغ را یک راهنمای غلط برای معرفی افسانه‌شناسی ایران میدانند و موسیقی چکناواریان را زمزمه‌ای بی‌پایان و خسته‌کننده می‌شمارد.

مجله تایم متوجه ماسک اهریمن که شباهت زیاد به ماسک کاتا کالی دارد شده است. دیلی تلگراف بانظر موافق و تحسین باله سیمرغ را مورد بحث قرار میدهد و مینویسد «هروکفسکی از موسیقی نوین ایران بخوبی استفاده کرد. این موسیقی کارلوریس چکناواریان آهنگساز ایرانی است که با ترکیبی از سازهای قدیم ایران و سازهای غربی آنرا بوجود آورده و پلی بین شرق و

ایران درحافظه بی‌اطلاع من تاکنون همیشه با بازارقالی و گربه بستگی داشت، در برابر این اعتقاد ساده حالا باید آفرینش باله را هم بیفزایم.

در سال گذشته موریس بژار یک باله خسته‌کننده بنام گلستان از افسانه‌های ایران به لندن آورد. حال بار دیگر یک باله خسته‌کننده بنام «سیمرغ» بوسیله مدیر هنری «نیولندن باله» آندره پروکفسکی بروی صحنه آمد.

این باله هم روی سنت‌ها و افسانه‌های ایران بنیان گذاشته شد: نمایش دوگانگی خوبی و بدی، دو عاشق که به فساد کشیده میشوند و بوسیله آتش آئینسی تطهیر شده بصورت نیمه‌خدایان زندگی دوباره می‌یابند خیلی شبیه انتهای «فی سحر آمیز» است.

دارد ۴ به هنر ایران.

در نخستین صحنه که اهریمن میآید و بالای صحنه چرخ میزند و همچنین درخاتمه آرام آئینی هردو صحنه خوب اجرا شد اگرچه بنظر میآید که سامسوا به زحمت نقش خود را ایفا کرده است.

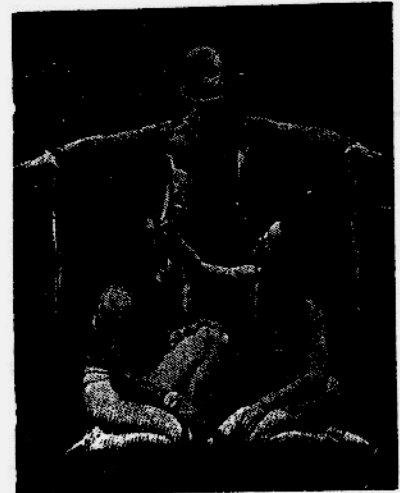
پیترو ویلامز در مجله «دانس اند دانسرز» بخصوص از نظر رقص باله سیمرغ را مورد انتقاد قرار میدهد و معتقد است که اگر موسیقی چکناواریان با کرگرافی ایرانی بروی صحنه میآید میتواند بسیار مؤثر و جالب باشد اما کرگرافی اروپائی این باله چیزی برای نمایش نبود.

باید گفت انتقادات روزنامه‌های لندن اصولاً درست بود و حقیقتاً اگر داستان بصورت اصلی باله وبا در نظر گرفتن رقص های محلی ایران طرح میشد بیگمان موفقیت شایسته‌ای می‌یافت.

وبا بکار بردن پولیفونی غربی بوجود آورده است. نتیجه جالب و قابل استفاده است اما بخصوص الهام بخش نیست.

موضوع نمایش از دیوی بنام اهریمن صحبت میکند که مرد (آدم) را بفساد میکشاند و زن را به شیطان میسپارد و بوسیله او ارواح دیگر را بدام می‌افکند تا اینکه آتش تطهیرکننده همه را از بین میبرد و آنها بار دیگر زندگی را برای رسیدن بکمال آغاز میکنند و بصورت سیمرغ در- میآیند.

بنظر میآید که پروکفسکی نمونه‌ای از کار بزار را بدارك کمتر نمایشی بروی صحنه آورد. در این باله لحظات پر تحرك وجود دارد حتی اگر طراحی دکور و لباس پیتروفارمر P. Farmar بیشتر به کاتاکالی شباهت



اهریمن بین زن و مرد

مورد بررسی قرار میدهد و مینویسد:

يك آهنگساز ایرانی، لوریس چکناواریان موسیقی سیمرغ را با سازهای سنتی کشورش

نوازندگان دوره گرد اروپا

کسانی که به اروپا سفر کرده‌اند همیشه در گوشه و کنار میدان‌های عمومی یا پارک شهر یا در زیرزمین مترو يك یا دونوازنده یا خواننده دیده‌اند که گیتار بدست مشغول نواختن و خواندن هستند. اینها به اصطلاح امروز فقط «هیپی» یا در واقع مطرودین اجتماع نیستند که برای امرار معاش به نوعی تکدی همراه موسیقی پرداخته‌اند.

اینها نوازندگان دوره گرد اروپا هستند که در تاریخ سابقه امتدی دارند. در میان آنها نه تنها عاشقان مشهور و شعرا خواننده یافت شدند بلکه حتی پادشاهان دلیر چون Richard Choeur de Lion «ریشارد شیردل» پادشاه انگلستان منسوب به این نوازندگان دوره گرد هستند.

